



طرحی از مرثی و شکوه‌ناله‌های «اثیرالدین اخسیکتی»

زمانه سخت رکابی همی کند به چنا

ابراهیم زاده گرجی

روابط عینی زندگی می‌سازد که گنجه گذاری‌ها و آه و ناله‌ها و شکوه‌ها و شکایت‌ها (بث الشکوی‌ها) از آن برمی‌خیزد. نگاهی به این وادی فراخ و فراخنای بیکران در شعر شاعران دستمایه تحقیقی سترگ می‌تواند باشد.

به طور کلی مرثی و بث الشکوی‌ها با گوناگونی و تنوعی که در شعر فارسی دارد، در بسیاری از آثار پرشکوه و تأمل برانگیزند زیرا در بسیاری از سروده‌ها، اندیشه‌های شگرف و احساس و عاطفه غنی در کنار تنوع زاویه دید، مجموعه‌ای بدیع را در دسترس قرار می‌دهد. در همین نگرش‌ها شخصیت شاعران بخوبی نمایان می‌شود و ضعف و قدرت آنها خود را بروز می‌دهد. نوشتار ذیل طرحی است از سروده‌های اثیر (الدین) اخسیکتی در پهنه مرثی و بث الشکوی‌ها. نمونه‌ای از یک کار گسترده‌تر و ادامه‌دار را نشان می‌دهد که بخشی از آن بزودی پایان می‌یابد.

جهان ادبیات فارسی، بویژه دنیای شعر پارسی، سرشار است از پدیده‌ها و موضوع‌های شگفت که مشاهده دقیق و عمیقی را می‌طلبد، زیرا تمییز هنر شعر فارسی به عنوان گران‌بازترین میراث فرهنگی جامعه کهنسال ما، تفکر است. تفکری که منمطلانه نیست، بلکه عرصه‌ای است از کنش و واکنش و جدالی سرشار از صحنه‌های گیرا، گستره‌ای لبالب از شادی و غم، و کز و فر پیشروی و بازپس نگری که مباد در ورطه‌ای درافتد و برنخیزد. فرارفتن از فرود تا بینهایت بدون مرز و احساس شرح صدر و فراخی وجود آدمی که جهان با تمام گستردگی در برابرش ذره‌ای جلوه ندارد، در ادبیات عرفانی یکسوی تفکر و اندیشه را در شعر فارسی می‌نمایاند و سوی دیگر آن را درگیری شاعر-آدمی با ناملایمات روزگار و اقیانیت ملموس می‌سازد که در این فاصله مرگ وسیع‌ترین بخش این فاصله را پر می‌کند و لایه لای این سقف سنگین-مرگ باوری و مرگ اندیشی-را تنگناهای

اثیرالدین اخسیکتی شاعر را، دلبستگی به فرم، که در فنون بلاغت می‌جوید و رفتن در پی صنعت‌های ادبی از لطف سخن دور می‌کند و از آب احساس و عاطفه در شعر فرو می‌کاهد. اما تمام ایباتش در حصار فرم‌گرایی و اندیشه‌های علمی رایج زمان نماند، اثیر را ادبیات نغز و آبدار با تصویرهای گرم و گیرا کم نیست. گرچه دوگانگی موجود در غالب اشعار شاعر، از اصالت و جزالت و گوارایی آن فرو کاسته و

وی را دهه هفتم این قرن نوشته‌اند. دکتر ذبیح‌الله صفا در جلد دوم تاریخ ادبیات ایران دو قول ۵۷۰ و ۵۷۷ را ترجیح می‌دهد.

می‌گویند در دمام مرگ دو بیت زیر را گفته است:

چو از سوگ من بازگردند قومی
نهاده بخاک اندر اخسیکتی را
بیامرزی یا رب مرآن را که گوید؛
بیامرزی یا رب مر، اخسیکتی را

اثیر نام اوست و منسوبست به اخسیکت از قراء فرغانه. و خود آورده است که «اثیر اخسیکتی»؛

«چون پرسیدی با تو بگویم که کیم استاد سخن اثیر اخسکتیم»

بعدها تذکره نویسان از او به «اثیرالدین»

نیز یاد کرده‌اند «اثیرالدین اخسیکتی»

زمان تولد وی نامعلوم است اما براساس معاشرت با درباریان و مدح حکام معلوم می‌دارد که شاعری از قرن ششم است و مرگ

سبب شده است اقبال مخاطبان شعر فارسی به آثار وی کمتر باشد و در میان منتقدان و علاقه مندان، شاعری با مرتبه و جایگاه متوسط شناخته شود و زیر سایه بزرگان عصر خویش مانند انوری ابیوردی قرار گیرد.

شاید همین دریافت از سروده‌های اثیرالدین سبب شده تا وی نتواند در حد انتظار، مشتریان درباری و حواشی دربارها را راضی کند و جایگاه مشخص و مقبولی نزد سلاطین و صدور و صاحبان نفوذ و قدرت بیابد لذا از کم لطفی و توجه کمتر به خود نگران بود. سفرهای وی که علت دور ماندن از دیار آشنا و همگان رادری داشت و نیز نیافتن دوستان و مجالسان همدل در بلاد غریب که بتواند بدانان پشتگرم باشد، از اثیر، شاعر مایوس و شکوه گر ساخت. در نتیجه احساس تنهایی و بهره لازم از عمر ناپردن و رسیدن به سنین پیری موجب فرسایش روح و جسمش گردید. چنین آفاتی، چشم انداز روابط اجتماعی شاعر را تیره کرد و تحمل مشقات و رنج‌ها، برای وی غیر از بدینی به مردم و جامعه حاصلی در پی نداشت. او نیز، چنان سکه رایج دوران، تمام آفات و گرفتاری‌ها را به پای روزگار و چرخ گردون می‌نویسد، غدر و بی وفایی و جفاکاری و تنگی معیشت و مرگ نیز از مختصات همیشگی زمانه و فلک گوزشت است!

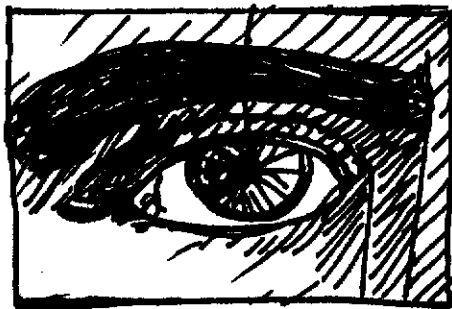
... بث الشکوی های اثیر از جفاکاری زمانه، سبب ناله‌هایی از روی استیصال و فراگیر و مایوسانه می‌شود!

تعرضی مرسان زمانه عرض مرا که مر تو را دگری هست و من همان دارم گزند عالم پیر از بقاش دور که من همه امید باقبال این جوان دارم (ص. ۴۳۶)

روزگار و جهان و چرخ فلک، در مرثیه‌ها نیز مادر مصیبت اند. آدمی گرفتار در چنگال آنها، مفری برای نجات ندارد.

نه موضع سرپنجه است دست کوتاه دار که آسمان ز حریفان زور بازو نیست بطره و رخ و شام و سحر مباش گرو که هست ماشطه جادو، عروس نیکو نیست دم اجل چه روی بر دم املی هیهات شکارگاه اسد جای صید آهو نیست در این نشیمن از آن همنشین نیابی تو که پر باز بساط گذار تیهو نیست (صص ۵۹-۶۰)

یا؛
در گلشن ایام نسیمی ز وفا نیست
در دیده افلاک نشانی ز حیا نیست
بر خوانچه مینای فلک خود همه قرص است
و آن هم ز پی گرسنه چشمان چو ما نیست



*شاید یکی از دلایل افت و خیزهای

سوگ سروده‌های اثیر، گذشته از

فرم‌گرایی، رودررو شدن شاعر با

تقدیر و «زمانه بی حیا» و روزگار

گذرنده است.

در حقیقت درگیری مستقیم با اصل

مصیبت ندارد بلکه موضوع

اساسی را در حاشیه دغدغه‌های

شخصی خویش قرار می‌دهد.

*در رثاییه‌های اثیرالدین مخاطب

مصیبت دیده را درگیر و دار اندوه

فرزاینده و تلنگرهای بازدارنده

دل‌بستگی‌های فرم‌گرایانه شاعر

دچار بغض گلوگیر می‌کند.

پهنای فلک خبر ندارد که به تحقیق

بر مانده او جز این ترش ابا نیست

هر لحظه جوانی بکشد عالم اگر چند

جز بر سر پیران اثر گرد دعا نیست

(ص. ۶۵)

یا

کدام طبع، کازین می خراب می نشود

کدام بحر، کازین تف سراب می نشود

سپید کرد هزاران هزار دیده فلک

کازین نهیب یکی جفت خواب می نشود

... زمانه سخت رکابی همی کند به جفا

عنان آه، چرا سست کوش باید داشت

فلک به تعزیت ما کبود پیرهن است

برش باه جگر، لعل پوش باید داشت

(صص ۴۶۷-۴۶۹)

در دیده زمانه نشان حیا نماند

در سینه سپهر، امید وفا نماند

(ص. ۸۷)

- حسب حال و شکایت از مردم (عراق)؛

در یک قصیده ۴۳ بیت، اثیرالدین

اخصیکتی که دیگر جوان نیست سخت از

مردم عراق، بی وفایی‌های آنان، جفا و

بدعهدی شان نسبت به خود دلگیر است. از

محیطی که در آن غریبه‌ای است و آشنا و

همدمی ندارد، رنجیده خاطر است. حتی

بشارت‌ها هم جز ظاهری خوشنما اما

درونی خالی و زجر دهنده ندارند و بر رنج

و عذاب هنرمندی دور مانده از زاد و بوم

می‌افزایند.

شکست دور سپهرم بپایمال زحیر

بر ریخت خون جوانیم غبن عالم پیر

همی نفر نفر آید بلا بساحت من

از این نفر نفر ای دوستان نفیر نفیر

چو چرخ بی سرو پایم چو خاک بیدل زور

ز خاک دیرنشین و ز چرخ زود مسیر

... چو من سلیم دماغی شکسته دل نه سزاست

که هست جمع سلامت مسلم از تکسیر

در این سواد که یک یونس است و سیصد حوت

در این خراب که یک یوسف است و پنجه پیر

چمانه فلک از صفو خرمی است نهی

خزانه زمی، از نقد مردمی است فقیر

پیاز وار به شمشیر هجر مثله شوند

اگر دو دست به یک پیرهن روند چو سیر

مخالفتان لبعوجد در ولایت طبع

بگاو کاو زمین و هوا و آب و اثیر

... چو نبض واقعه من طیب عشق بدید

چه گفت؟ گفت که این ورطه ایست سخت فقیر

... بدین معالجه گر به شدی، شدی، ورنه

برو بنال که یا جابر الکل کسیر

(صص. ۱۵۱-۱۵۵)

- گلایه از هنری که برای هنرمند مفید

نیست؛ اثیر نیز مانند اکثر شاعران مدعی

است که هنرمندی گرفتار بی هنران است.

اقلیم هنر دچار آب و هوایی مسموم و

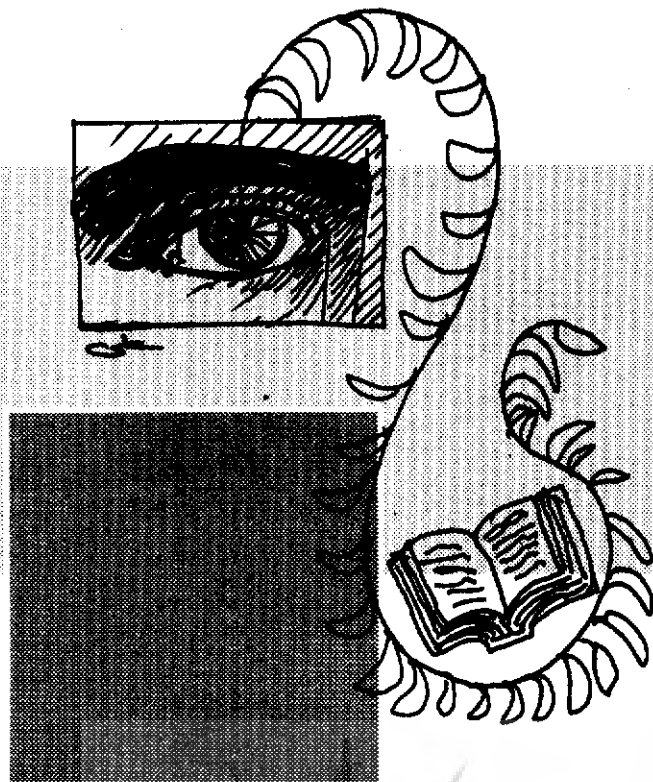
فرساینده جسم و جان هنرمند است. در

چنین وانفاسی، اثیر انگشت حیرت به

دندان می‌گزد که چگونه توانسته هنوز زنده

بماند.

چرخ دولابی ام افکنده چو یوسف در چاه



وای سیاره ی او کاز نظر آرد رسنم
 آب ناخورده از این برکه نیلوفرگون
 همچو نیلوفر تا حلق چرا در لژنم
 روی پرواز نمی بینم از این تنگ قفس
 که زمین وار فرو رفته بقصد ز منم
 بلعجب تیز هوانی است در اقلیم هنر
 که به بستان هنر خار کند یاسمنم
 ای دریغا که چو گل عمر سبکپای برفت
 که نخندید چو اقبال گلی در چمنم
 گر در این غصه بمیرم عجیب می ناید
 یعلم الله که من اندر عجب از زیستنم
 (ص. ۴۳۶)

- شاعر بر ایام جوانی از دست رفته تأسف می خورد؛ دور افتادن محتوم از روزگار شباب، غلتیدن در سراسیمه عمر، رسیدن به پیری، محو زیبایی، سپید شدن موی سر و صورت، سلطه سستی و ضعف بر اندام ها، دچار شدن به انواع بیماری ها، شدت یافتن بی توجهی ها و در حسرت آرزوهای دست نیافتنی ماندن فقط سرنوشت اثیرالدین نیست بلکه تقدیر مقدر نوع آدمی است. در حقیقت هنرمندان و از جمله شاعران سخنگویان هموعان خویش اند که حسرت و تأسف و اندوه آدمی را از آفات مبتلا به آنان به شرح باز می گویند.

وداع و فرقت احباب و یاد عهد شباب
 دیار عمر امیدم خراب کرد خراب
 زیاد این رخ زردم در آب گشت غریق

*** اثیر نام اوست و منسوبست به
 اخسیکت از قراء فرغانه. و خود
 آورده است که
 «اثیر اخسیکتی» بعدها تذکره
 نویسان از او به «اثیر الدین» نیز
 یاد کرده اند «اثیر الدین
 اخسیکتی»**

ز داغ آن دل ریشم بر آتش است کباب
 دریغ عمر گرامی و مدت شادی
 دریغ عمر جوانی و صحبت احباب
 رخ چو لاله سیماب من چو دید که بست
 زمانه بر دو بنا گوش من ز برف نقاب
 ... اگر بسوگ عزیزان کنند جامه سیاه
 سیاه کردم من، موی خود بسوگ شباب
 ایا فریفته روزگار بی محصول
 بعمر عاریت خویش تا کی این اعجاب
 همیشه بر در تسلیم گرد از آنکه به جهد
 برون نیاید هرگز سفینه از غرقاب
 مکن گناه بامید آنکه گویی هست
 خدای عز و جل هر گناه را توآب
 اگر شکار تذور آرزو کنی رسدت
 که قامت تو خم آورد همچو چنگ عقاب

کنون که جفت شدی درد عافزا بدان
 که مر دعای تو را زودتر دهند جواب
 (صص ۳۴-۳۵)
 - سوگسروده های اثیرالدین بیش از ۸ عنوان نیست که تمام اختصاص به حکمرانان و امیران و صاحبان قدرت دارد. نکته قابل توجه در میان مرثیه ای یکی شعر تسلیتی است که به مناسبت درگذشت مادر سلطان ارسلان بن طغرل سروده است و دیگری در رثای خود این سلطان.

اما شاعر در دو مرثیه ای که به سبب فوت عبداللطیف خجندی و «اقضی القضاة خواجه امام ظهیرالدین» سروده، فقدان آنان را آفتی برای حوزه هنر ارزیابی می کند:

- وقت است اگر خراب شود حجره هنر
 چون دزد فتنه حفره زد و کد خدا نماند
 (ص. ۸۷)

- شهباز شیر گیر اجل پی بریده شد
 یکران تیز گام هنر در سر افتاد
 (ص. ۱۰۳)

سوگ سروده های اثیر همان ویژگی های عمومی و دو گانه اشعار مدحی وی را با خود دارند؛ ابیاتی متناسب با فضا و حال و مقام؛ روشن و تأثیرگذار و ابیاتی مغلط که آمیخته ای از واژه ها و اصطلاح های مهجور همراه با التزام شاعر به گره زدن مفاهیم از طریق فنون بلاغی و صناعات ادبی است. گرفتار شدن اثیر در تور چنین آفتی به ویژه

در دیده زمانه، نشان حیا نماند
 در سینه سپهر، امید وفا نماند
 یک مهره بر بساط بقا، کم نهاد کس
 کاز چشم بر حریف بزخم دغا نماند
 وقت است اگر خراب شود حجره هنر
 چون دزد فتنه حفره زد و کدخدا نماند
 در مجلس حدوث، حریفان انس را
 یک سر فرو نرفته ز جام فنا نماند
 ... و آن چرب آخری، که از او باد کبر و فضل
 آکنده یال بود و در این سبز جا نماند
 امروز کاز نشیمن دولت علی الخصوص
 بازوهای فر کبوتر نما نماند
 ... بی ارغنون خامه صالح گه صریر
 شهرود ملک را، زم صالح نوانماند

(صص ۸۷-۸۸)

نمونه های اندک به خوبی فراز و فرود
 احساس و عاطفه برانگیزنده را در
 رثاییه های اثیرالدین نشان می دهد و
 مخاطب مصیبت دیده را درگیر و دار اندوه
 فزاینده و تلنگرهای بازدارنده دلستگی های
 فرم گرایانه شاعر دچار بغض گلوگیر
 می کند.

شاید یکی از دلایل افت و خیزهای سوگ
 سرودهای اثیر، گذشته از فرمگرایی،
 رودررو شدن شاعر با تقدیر و «زمانه
 بی حیا» و روزگار گذرنده است.

درحقیقت درگیری مستقیم با اصل
 مصیبت ندارد بلکه موضوع اساسی را در
 حاشیه دغدغه های شخصی خویش قرار
 می دهد. بدین دلیل وقتی به قلب اندوه گریز
 می زند برفور مانند انسان هراسانی
 می گریزد و در پس عوامل دیگر پنهان
 می شود.

چنین تذبذبی و حمله و گریزی مانع
 می شود تا به جان مایه مرایی که احساس و
 عاطفه است، دست یابد.

منابع:

- ۱- دیوان اثیرالدین اخسیکتی، تصحیح و مقابله و مقدمه به قلم: رکن الدین همایونفرخ، چاپ اول: مردادماه ۱۳۳۷، ناشر: کتابفروشی رودکی.
- ۲- تاریخ ادبیات ایران، جلد دوم، دکتر ذبیح الله صفا.
- ۳- سخن و سخنوران، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۹.

***سوگسروده های اثیرالدین پیش از ۸ عنوان نیست که تمام اختصاص به حکمرانان و امیران و صاحبان قدرت دارد. نکته قابل توجه در میان مرثیاتی یکی شعر تسلیتی است که به مناسبت درگذشت مادر سلطان ارسلان بن طغرل سروده است و دیگری در رثای خود این سلطان.**

***سوگسروده های اثیر همان ویژگی های عمومی و دو گانه اشعار مدحی وی را با خود دارند؛ ابیاتی متناسب با فضا و حال و مقام؛ روشن و تاثیرگذار و ابیاتی مغلط که آمیخته ای از واژه ها و اصطلاح های مهجور همراه با التزام شاعر به گره زدن مفاهیم از طریق فنون بلاغی و صناعات ادبی است.**

گر هفت پایه طارم گردونش منبر است
 ... و ز دم بدم گریستن ابر خشک بار
 خاک سیاه دردم خونابه اصفراست
 تا مملکت ز بحر کف او یتیم ماند
 در اضطراب مانده چودست شناور است
 ... وین نکته جای ساخته برناب ازدهاست
 دل جایگاه کرده زکام غضنفر است
 ... هر مشتری عذار ز چشم اختراکن است
 هر آفتاب چهره به کف آسمان تر است
 ... از شعله غم این همه رخ های زرد چیست
 چون نور احمر است چرا عکس اصفراست
 درجی است هفت در در دامن فلک
 تا لاجرم زگوهر آسایش ابر است
 (صص ۶۸-۷۱)
 ج: تأسف از درگذشت صدرالدین

در مرثیه ها که باید عرصه جولان تخیل آزاد
 با زبان هموار و روشن با واژگان و ترکیبات
 متناسب با حال و مقام و مقتضیات زمان و
 مکان باشد، تا مستقیم و در آن واحد احساس
 و عاطفه مخاطب را برای همدردی در
 مصیبت برانگیزد، در بخش هایی این نوع
 سروده ها از روح سوگ سروده ها سترون
 می شود. تعهد محکم اثیر به این عادت که
 چرخ گردون و روزگار نامناسب، علت همه
 گرفتاری هاست نیز از بار عاطفی چنین
 آثاری می کاهد و محیط غم و اندوه را رقیق
 می کند و درجه تأثیر شعر بر مخاطب پایین
 می آید.

نباید از یاد برد که به هر حال اثیرالدین
 اخسیکتی همانطور که در قصاید مدحی پیرو
 است در هنر مرثیه سرایی نیز قادر به پا
 بیرون گذاشتن از محدوده ای که بدان خوگر
 شده، نیست.

به نمونه هایی از سوگ سروده های اثیر
 اخسیکتی عنایت داشته باشید:

الف: تأسف از درگذشت عمادالدین
 مردانشاه بن فخرالدین عربشاه

صدروگاه فلک و جاه تهی مانده زماه
 جگر شب، رخ خورشید بر اندود زآه
 مردم دیده عزت شد و کاری است سپید
 هر که چون مردم دیده نکند جامه سیاه
 وای، کان غنچه نو یار فرو ریخت زبار
 آه، کان خسرو نو عهد در افتاد زگاه
 ندب دولت ناباخته برچید بساط
 منزل عالم نادیده برون تاخت ز راه
 گردوحشت که فشانده است بر آندست چو ابر
 ابر ظلمت که کشیده است در آن روی چو ماه
 ... باغ می نالد، کای مطرب گل زخمه بنه
 صبح می زارد، کای دست افق جاه مخواه
 ابلقی را که زالماس بود زین و لگام
 منزلی را که زشمشیر بود آب و گیاه
 قرعه رای بجز کز نزنند خاطر کز
 بچه جز داه نیارد زرحم مادر داه
 صدف گوش تو کی پر شود از گوهر وعظ
 عرق عنین تو کی به شود از داروی باه...

(صص ۲۸۴-۲۸۸)

ب: در رثای سلطان ارسلان بن طغرل
 یک ره به نشمری که جهانی مشمر است
 ملک از برادرت به مصیبت برادر است
 چتر سیاه غمزده در هجر و ماتم است
 تیغ کبود نم زده در شرم افسر است
 هم خطبه زار مانده زهجران کرسی است
 هم سکه روی کنده زنادیدن زار است
 خورشید واعظی است در این تعزیت خموش